

اطلاعات زیر توسط یکی از آشنایان به مسائل خراسان، برای راه توده ارسال شده و ما آن را برای انتشار تنظیم کردیم

رهبر - واعظ - شاهرودی مثلث قدرتی که بر ثروت آستانقدس استوار است

کسانی که حوادث سال ۵۷ مشهد را بخاطر داشته باشند، بیاد می آورند جلوداران صف تظاهرات آن روزها را؛ و کسانی که در دهه ۴۰ و ۵۰ به بیوت مراجع مذهبی راه داشته و یا مناسبات روحانیون مشهد را از نزدیک شاهد بوده اند می دانند چه کسانی با چه کسانی ارتباط داشتند و تغییر و تکامل این مناسبات، پس از انقلاب چگونه بود و آن مناسبات و ارتباطات اکنون در جمهوری اسلامی چه نقشی دارد.

من از سالهایی برایتان می گویم که آیت الله قمی عملاً مرجع علم در مشهد بود. او همان آیت الهی است که نقش مهمی در اعلام مرجعیت آیت الله خمینی در جریان ۱۵ خرداد و آزادی او از زندان داشت. مرجعی بود هم دینی و هم اهل سیاست، که سالها نیز در کرج به حال تبعید بسر می برد تا آنکه بالاخره دربار شاه پذیرفت که به مشهد برود و رفت و خانه اش مرکز رفت و آمد شد.

در این دوران شیخ واعظ طبسی و حجت الاسلام علی خامنه ای در خانه او از میهمانان پذیرائی می کردند و بقول رایج چای می دادند. هاشمی نژاد کمی از آنها جوان تر و کم شناخته شده تر بود، از هر دوی آنها پرتلاش تر و تند تر. روحانی دیگری هم در همین دوران در مشهد بود که کمتر در مجامع ظاهر می شد اما از نظر فقهی از شیخ عباس واعظ طبسی و علی خامنه ای جلوتر بود. یعنی همین آقای شاهرودی که الان رئیس قوه قضائیه است.

کسانی که تظاهرات و راهپیمائی های دوران انقلاب را بخاطر دارند و یا در آن حضور موثر داشته اند می دانند که در بزرگترین این نوع تظاهرات همیشه پنج روحانی در صف مقدم بودند، که همین پنج تن بودند. البته علی خامنه ای پس از آزادی از زندان بسیار کوتاهی که کشیده بود، مدتی در سیستان در حال تبعید بود و سپس رژیم شاه با بازگشتش به مشهد موافقت کرد، زیرا روحانی بود کمتر سیاسی و بیشتر اهل مطالعه و هنر و حتی موسیقی. گاه گاهی اهل شعر خراسان سر هم به خانه او می زدند و ساعات بیکاری طی می شد.

انقلاب که پیروز شد آیت الله قمی با سابقه ای که در حمایت از آیت الله خمینی در ۱۵ خرداد داشت و موقعیت ممتازی که در میان

روحانیون خراسان داشت، با یک برنامه کار که در واقع منشور حکومت اسلامی بود آمد تهران و رفت دیدار آیت الله خمینی.

نه تنها آنچه او بعنوان منشور حکومتی با خود به تهران آورده بود مورد پذیرش آیت الله خمینی نبود، بلکه اساساً آیت الله خمینی چنین شیوه ای را نه می پذیرفت و نه به آن تن می داد. اینکه کسی برای او دستور کار بنویسد و ابلاغ کند، حتی اگر آیت الله قمی باشد که متهم به ارتباط با دستگاه در سالهای پس از ۱۵ خرداد هم بود!

آیت الله خمینی سکوت کرد و آیت الله قمی را بدرقه. نه به شورای انقلاب او را پذیرفت و نه تولیت خراسان را به او داد. میان آن پنج روحانی بالاخره یکی باید تولیت خراسان و صندوق دار امام هشتم می شد و بعنوان معتمد صندوق دار آستانقدس رضوی می شد. از میان آن چهارتن باقی مانده، آیت الله شاهرودی ارشد تر بود، اما دو عیب داشت. نخست آنکه کمتر ایرانی و بیشتر عراقی بود و آیت الله خمینی با روحانیون تحصیل کرده در نجف هرگز متمایل نبود و از وابستگی های آنها از یک طرف و پیوند ضعیف آنها با ایران بیم داشت و آیت الله شاهرودی هر دو ضعف را داشت. این گرایش در آیت الله خمینی چنان قوی بود که با نامزدی جلال الدین فارسی برای ریاست جمهوری و رقابت با ابوالحسن بنی صدر هم موافقت نکرد، چرا که شجره او افغان بود.

هاشمی نژاد نه تنها بسیار جوان بود، بلکه تمایلات او بیشتر به آیت الله منتظری نزدیک بود و بخش مهمی از روحانیت سنتی ایران چشم دیدن آیت الله منتظری را نداشتند، بویژه در مشهد که بصورت سنتی پایگاه حجتیه و ارتجاع مذهبی بود. شیخ محمد حلبی بنیانگذار حجتیه از مشهد برخاسته و کارش را از آنجا شروع کرده بود و اینها برای آیت الله خمینی به همان اندازه اهمیت داشت که مثلاً برای دربار رضا خان و استفاده از شجره خانواده قاجار در اطراف خودش. سنگ و شیشه بودند!

به این ترتیب، نوعی تقسیم سهم در میان آنها صورت گرفت. آیت الله شاهرودی را بواسطه ارتباط هائی که با روحانیون عراقی داشت و آشنائی هائی که با نجف داشت فرستادند یک مجلس انقلابی برای عراق درست کنند. در آن سالها این مسئولین و پست یعنی فرستادن فرد بدنیال "نخود سیاه"!

علی خامنه ای که وزنه ای در محل حساب نمی شد، با توصیه هاشمی رفسنجانی و موافقت آیت الله منتظری به تهران فراخوانده شد تا یک کار اجرایی بگیرد. تا آن زمان عضو شورای انقلاب هم نبود. شورائی که از جمله، دکتر پیمان و مهندس سبحانی در آن عضویت داشتند. او از جمله موسسان حزب جمهوری اسلامی شد که مقامات ارشد روحانی آن آیت الله بهشتی، باهنر، هاشمی رفسنجانی و... بودند و مقامات ارشد غیر روحانی آن امثال کاظم جنجوردی و ابوالقاسم سرحدی زاده که رهبران زندانی کشیده حزب ملل اسلامی بودند (۱۴ سال) و رهبران کنونی مولفه اسلامی نیز هم بعنوان نماینده بازار و هم نمایندگی غیر مستقیم حجتیه در این رهبری پر شمار جمع شدند.

بنابراین مثلث رقیب در خراسان به دو خط ممتد تبدیل شد: واعظ و هاشمی نژاد. از این دو، به حسب سن و سابقه آیت

مانورهای سیاسی آیت الله واعظ طبسی را پذیرفت و در سایه او حرکت کرد. پس از درگذشت آیت الله خمینی تقسیم قدرت یکبار دیگر در سراسر ایران آغاز شد و در این تقسیم قدرت مثلث باقی مانده از پنج روحانی مشهد توانستند دست یکدیگر را گرفته و از پله های آن به آسانی بالا بروند.

واعظ طبسی با وصیتنامه آیت الله خمینی که در آستانقدس به امانت بود به تهران آمده و در مجلس خبرگان شرکت کرد و از همان ابتدا پیشنهاد او دوری از شورائی شدن رهبری و سپردن رهبری بدست علی خامنه ای بود. این پیشنهاد بیش از آنکه بر درایت و موقعیت مذهبی رهبر پیشنهادی استوار باشد، بر مناسباتی استوار بود که با برتری واعظ طبسی بر علی خامنه ای برقرار بود. واعظ خود کاندیدای این مقام نبود زیرا می دانست حفظ قدرت در خراسان، یعنی رهبری بر کل ایران اما در سایه. تنها باید کسی بر این مسند می نشست که زیر نفوذ کلام و تصمیم وی باشد.

پس از پایان این اجلاس و اجرای مراسم خاکسپاری آیت الله خمینی، دورانی در جمهوری اسلامی آغاز شد که به دوران انورسادات در مصر بعد از ناصر می ماند. به ظاهر ناصریم حفظ شد و سادات بیشترین اشک را بر مزار ناصر ریخت، اما طرح ناصر زدائی از مصر از همان لحظه به خاک سپاری ناصر آغاز شد.

در جمهوری اسلامی نیز همینگونه شد. روحانیونی که به گفته احمد جنتی "ننر شده های آقا" بودند، مانند کروی، خوئی ها، عبدالله نوری و ... باید کنار گذاشته می شدند که گذاشته شدند و مجلس چهارم باید در قبضه فراکسیون ۹۰ نفره مخالف آیت الله خمینی و دولت موسوی قرار می گرفت که گرفت.

سهم آیت الله شاهرودی در این مرحله راه یافتن به شورای نگهبان بود و این یعنی یک گام به جلو. تصفیه هایی که مجلس چهارم از دل آن بیرون آمد در همین دوران صورت گرفت، بی آنکه مردم بدانند در شورای نگهبان چه می گذرد و چه کسانی صاحب قدرت اند. آیت الله صانعی و آیت الله اردبیلی مرخص شدند و به قم بازگشتند و در یک گام بلند دیگر که ادامه گام قبلی بود، آیت الله منتظری بکلی در حاشیه قرار گرفت.

روحانیونی که طرح برکناری آیت الله منتظری و قتل عام زندانیان سیاسی را رهبری کرده بودند، گردو خاک را از عباوی خویش زوده و آماده قبضه قوه قضائیه و نمایندگی های ولی فقیه در مهمترین نهادهای نظامی و امنیتی شدند. نیری، رئیسی، رازینی، پورمحمدی، اژه ای، مصباح و ...

احکام یکی بعد از دیگری به امضای رهبر جدید رسید و تصفیه ها بی امان ادامه یافت. میرحسین موسوی که در دوران آیت الله خمینی باج به ریاست جمهوری علی خامنه ای نداده بود نیز مرخص شد و سکان ریاست جمهوری به هاشمی رفسنجانی سپرده شد. علی اکبر ولایتی که بارها توسط رهبر جدید، در دوران ریاست جمهوری پیش کشیده شده اما پس زده شده بود، وزیر خارجه شد. رهبران مولف و فدائیان اسلام که در ابتدای جمهوری اسلامی در شکم حزب جمهوری اسلامی فعالیت کرده بودند به یکباره حزب خود را "جمعیت مؤتلفه اسلامی" تاسیس کردند. کادرهایی که پس از انحلال مدرسه طلاب آیت الله منتظری و جلوگیری از کادرسازی او، در مدرسه حقانی (بقیه را در ص ۴۳ بخوانید)

الله خمینی حکم تولیت آستانقدس را برای واعظ نوشت و نمایندگی خود را در حد نماز جمعه مشهد به هاشمی نژاد داد.

تا پیش از تاسیس جمهوری اسلامی، همیشه خراسان یک نایب التولیه داشت و تولیت اصلی دربارشاهان، بعنوان وارثان ثروتمندترین امام و پادشاه شیعیه "امام رضا" بود. هم رضا خان و هم پسرش برای قبضه و سلطه بر آستانقدس رضوی بارها با روحانیون دست و پنجه نرم کرده و سرانجام نیز موفق شده بودند. به همین دلیل، در دوران پهلوی نیز مانند دیگر خاندان سلطنتی ثروت عظیم آستانقدس در قبضه دربار شاهان بود و حساب آن را به کسی پس نمی دادند. تنها در جمهوری اسلامی نایب التولیه حذف شد و تولیت آستانقدس مستقیماً به واعظ طبسی داده شد، که البته حساب و کتاب آن را هم شورایی زیر نظر بیت آیت الله خمینی کنترل می کرد. از جمله آیت الله توسلی که اکنون حاشیه نشین است و روزگاری بعنوان رئیس دفتر آیت الله خمینی صاحب قدرت و رازهای بسیار بود در این شورا حضور داشتند.

اگر در باره این تصمیم و این تقسیم سهم یک نکته را در اینجا نگوییم امانت را مراعات نکرده ام و آن اینکه از جمله دلایل برگماری واعظ طبسی بعنوان تولیت آستانقدس رضوی دست پاکی او بود که آیت الله خمین به آن اعتقاد داشت و در این سال ها نیز هرچیز درباره نقش آیت الله طبسی در جمهوری اسلامی می توان گفت جز انکار همین یک خصلت او. اینکه از میان فرزندان او، ناصر واعظ طبسی چه کرده و می کند هیچ جای انکار ندارد و قطعاً نیز از اعتبار پدرش استفاده کرده است، اما اینکه تصور کنید ثروت آستانقدس رضوی را واعظ طبسی به مالکیت خودش در آورده و یا برای خودش قصر و بارگاه ساخته درست نیست. او همچنان در همان ساختمانی که در منطقه آستانقدس است زندگی می کند و شاید جلال و جبروت خانه اش بمراتب کمتر از امثال هاشمی رفسنجانی و یا ناطق نوری در تهران باشد. از جمله دلایل جسارت او برای ورود به عرصه های سیاسی و یا پرخاش ها و دست درازی هایش به تصمیمات دولتی می تواند یکی هم همین مسئله باشد. یعنی آلوده نبودن او به دزدی و مال اندوزی.

از آن جمع پنج نفره، در حقیقت با ترور هاشمی نژاد که طبیعتاً تمرکز قدرت در خراسان را برای واعظ طبسی به ارمغان آورد اکنون علی خامنه ای رهبر است، هاشمی نژاد در لیست شهدا و آیت الله قمی در انزوائی محترمانه. همچنان به دیدارش می روند اما کنترل شده. خانه اش در محوطه ایست وسیع که یک واحد گشت سپاه از آن مراقبت می کند و رفت و آمد ها را کنترل. او از همان ابتدای جمهوری اسلامی با آن قهر کرده است و برای خود نظراتی دارد که اگر با وضع مذهبی کنونی کشور همخوانی داشته باشد با دوران آیت الله خمینی قطعاً نداشت.

آیت الله شاهرودی سالها در مشهد ماند و تا آیت الله خمینی زنده بود، به همان دلایلی که گفتم مجالی برای حضور در صحنه حکومتی ایران پیدا نکرد و در حصار مجلس اعلی انقلاب اسلامی باقی ماند. در این سالها پیش از آنکه به رئیس جمهور وقت "علی خامنه ای" متکی باشد، به واعظ طبسی وصل بود. او که روزگاری بر واعظ و خامنه ای ارشد بود، قدرت

بقیه مقاله مثلث قدرت از ص ۳۵

درس خوانده و تبدیل به کادر قضائی- امنیتی شده بودند سنگرها را فتح کردند و در پایان این جابجائی ها آیت الله شاهرودی خود نیز از پشت پرده شورای نگهبان بیرون آمده و در راس قوه قضائیه قرار گرفت. مثل طبسی- شاهرودی- خامنه ای در راس هرم حکومتی کامل شد. این پیوند چنان است که هر نوع تصمیم مهم در قوه قضائیه ابتدا با آیت الله واعظ طبسی هماهنگ می شود، از جمله انتصاب رئیس دادگستری مرکز "علیزاده". روحانی پرونده داری که در زمان مجلس سوم تا آستانه خلع لباس و محاکمه به جرم تصاحب املاک مردم در طبس پس رفته بود. تردید نیست که دادستان تهران "مرتضوی" نیز با همین هماهنگی بر مسند نشسته و به همین دلیل نیز هر فشاری برای برکنار او تاکنون بی اثر بوده است.

آنچه که در باره نحوه درآمد عظیم آستانقدس می توان گفت اینست، که از بعد از انقلاب این ثروت سر به فلک کشیده است؛ تا آنجا که ۱۰ درصد گاز سرخس هم به صندوق آستانقدس می رود. املاکی که قبلاً متعلق به آستانقدس بوده و بعدها سندش در زمان شاه به نام این و آن شده تماماً به آستانقدس برگردانده شده و از مالکین آنها پس گرفته شده است. به همین دلیل امروز وقتی شما در مشهد راه می روید، احساس می کنید تمام زمین و آنچه در خراسان روی آن بنا شده از آن آستانقدس است. دفاتر و شعب فراوان آن در سراسر شهر و استان، درست مانند دورانی است که شعب بانک صادرات در سراسر ایران باز شده بود.

علاوه بر تامین بخش مهمی از هزینه شورای تبلیغات اسلامی و حوزه علمیه قم و مشهد و یا نمایندگی های ولی فقیه در خارج از کشور، بودجه محرمانه اکثر عملیات تروریستی در خارج از کشور، حضور در لبنان، کمک مالی به حزب الله لبنان و یا عملیات سپاه محمد در افغانستان و حتی محرمانه ترین بخش خرید تاسیسات نظامی و اتمی از درآمد آستانقدس تامین می شود، چرا که بودجه دولتی بهر حال بودجه ایست مشخص که می تواند این نوع عملیات و ارتباط های بین المللی از درون آن بیرون کشیده شود اما بودجه آستانقدس بی حساب و کتاب است. قدرت و تاثیر آستانقدس در نظام جمهوری اسلامی و تاثیر قاطع آن روی ارگان های نظامی و روی فرماندهان سپاه از همین پول و نقش بوجود آمده است. به همین دلیل است که هر نوع تغییر سیاست خارجی و یا هر نوع تغییر موضع فرماندهان سپاه و یا هر نوع تصمیم قضائی در کشور که اکنون سازمان امنیت موازی و زندان ها نیز زیر نظر آنست، بستگی مستقیم به نظر واعظ طبسی در خراسان دارد و هر نوع تصمیم استراتژیک در جمهوری اسلامی بدون مشورت با واعظ طبسی ناممکن است، از جمله درباره امضای پروتکل اتمی. این انتظار که بی موافقت واعظ در قوه قضائیه تحولی چشمگیر بوجود آید، خام خیالی است. شاهرودی خوب می داند که حضور او در قوه قضائیه یعنی حضور سایه واعظ. همچنان که رهبر جمهوری اسلامی می داند رهبری خارج از سایه واعظ یعنی انحراف از میثاقی که از جمع آن ۵ روحانی مشهد، اکنون در سه روحانی خلاصه شده است: مثل واعظ، رهبر، شاهرودی!